

ژان لویی فورنیہ

کجا می ریم بابا؟

محمد جواد فیروزی

(برندہ جایزہ فمینا ۲۰۰۸)



مؤسسہ انتشارات نگاہ

«تأسیس ۱۳۵۲ء»

دو پرنده کوچک قتر کرده

«کجا می ریم، بابا؟» سوالی است که توما، معلول ذهنی - جسمی، هر بار که سوار ماشین پدرش می شود، به طور خستگی ناپذیری از او می پرسد. جواب هر چه که باشد، آن «همیشه کودک» باز این سوال را بی وقفه تکرار می کند.

شاید این پرسش بنیادی ژان لویی فورنیه است که همچون یک ترجیح بند، مکرر از زبان فرزند معلولش مطرح می شود. فورنیه می گوید: «این سوالی است که توما بدون وقفه از من می پرسد. او بی آنکه متوجه باشد، سوال بنیادی ای را مطرح می کند که انسان از بدو خلقت برایش بی پاسخ مانده است.»

می دانیم که در پس چهره خندان انسان ها، شاید که غم انگیزترین رازها نهفته باشد، و این همان چیز است که در مورد ژان لویی فورنیه، این چهره شناخته شده طنزهای سیاه و طعنه آمیز، یار و دستیار کم دین معروف فرانسوی پییر دسپروژ^۱ صدق می کند. فورنیه، این نویسنده مستعد و خالق

۱. Pierre Desproges، طنزپرداز فرانسوی که به طنزهای سیاه و ناهمنوایی (ضد همزنگی با جماعت) و افکار پرچگرایانه شهره است. (۱۹۸۸ - ۱۹۳۹)

کتاب‌های معروفی چون «بابام هرگز آدم نکشت» و «من به جهنم نخواهم رفت»، پدر دو فرزند معلول ذهنی - جسمی، به نام‌های ماتيو و توما است. او این بار به یک تابو می‌پردازد و برای اولین بار از دو فرزندش و از زندگی درهم شکسته و بدون آینده آنها لب به سخن می‌گشاید. بچه‌هایش نه هرگز توانایی خواندن و نوشتن، نه اندیشیدن، نه کار کردن، و نه حتی دل سوزاندن بر خود خواهند داشت. آنها قادر به غذا خوردن به تنهایی، شستشو کردن و پوشیدن لباس‌هایشان نیستند. فوزیه به طور مختصر زندگی روزانه‌اش را با ما تقسیم می‌کند، از نگرانی‌هایش و رنج‌هایش می‌گوید. ماتيو در همان ایام جوانی می‌میرد. توما که بیشتر از گذشته «توی سرش گاه است» در موسسه‌ای تربیتی - درمانی اقامت دارد. او اکنون بیش از سی سال دارد و هر چندی که غیرقابل کنترل می‌شود، به بیمارستان روانی انتقال می‌یابد. زندگی زناشویی فوزیه نمی‌تواند از این ضربه روحی به سلامت بگذرد و از هم می‌پاشد. فوزیه این زخم را در اعماق وجودش حفظ می‌کند. او می‌گوید: «دیگر نمی‌دانم که چه کسی هستم، دیگر نمی‌دانم که کجا هستم، دیگر نمی‌دانم که چندساله‌ام... راهم به یک مسیر بی‌سرانجام ختم خواهد شد، زندگی‌ام به یک بن‌بست.» و این شقاوت سرنوشت است.

کتاب روایتی است باشکوه، منقلب‌کننده و صادق. فوزیه با کلمات بازی نمی‌کند، به دنبال تحریک احساسات و مبالغه در آن و یا تسلی دادن همقطارانش نیست، اگرچه برخی با خواندن آن گریستند و تعداد بسیار کمتری خندیدند، اما بسیاری چشم‌هایشان را گشودند. او با صداقت مطلق می‌نویسد، به گونه‌ای که حتی به تفکرات شرم‌آور خود نیز به نوعی اعتراف می‌کند. او همه چیز را روایت می‌کند: از تنفرش، از احساس گناهش، از خشم و دلخوری‌اش، از پس زدن‌هایش، از وضعیت

بی‌رحمانه والدین بچه‌های معلول و حتی از نوعی نومیدی در مقابل یک چنین هرج و مرج و بی‌نظمی‌ای.

فوزیه، تنها راوی زشتی‌ها نیست، اوزیبایی‌ها را نیز از یاد نبرده است، کمابیش در هر سطر از کتاب عشق او به آن دو پرنده کوچک «قر کرده» نمودار است، بچه‌هایی را که نتوانسته «درست از آب درآوردشان» و در ساختن‌شان «خیط کاشته و خراب کرده» است، بچه‌هایی که جز «اسنویی» و «سیب زمینی سرخ‌کرده» چیز دیگری نمی‌شناسند و دوست ندارند.

کتاب بسیار کوتاه (۱۵۰ صفحه) است اما به طرز فوق‌العاده‌ای نگاشته شده است و شیوه مینی‌مالیستی^۱ و انتی‌میسمی^۲ خاص فوزیه را دارد. او توانسته است کوهی از قضایا و انبوهی از احساسات و هیجانات را در قالب تعداد اندکی کلمات بیان کند. جایزه مهم فمینا^۳ ۲۰۰۸ به حق سزاوار اوست.

محمد جواد فیروزی
فوریه ۲۰۰۹، نور

1. Minimalisme
2. Intimisme

۳. Prix Femina، جایزه فمینا، یکی از جوایز مهم ادبی فرانسه است که در سال ۱۹۰۴ توسط بیست و دو تن از نویسندگان پایه‌گذاری شد. هیئت داوران این جایزه همه زن هستند، اما برندگان آن لزوماً زن نیستند. این جایزه هر ساله به بهترین نظم یا نثر فرانسوی اعطا می‌شود.